

احمد ساجدی

همدان

همدان

(۹)

انحطاط در قسمت تمدن انسانی و عاطفی این مرزهای اختلاف را میان کشورها و همسایگان دور و نزدیک بوجود آورده و آنها را از هم بیگانه ساخته ساکنین خانه در اثر بلای زلزله سیل یا جنگ و خونریزی سوگواری شیون مشغول و درخانه همسایه دیگر بدون توجه بحال همسایه مجاور مجالس سور و سرور و رقص و پایکوبی تربیت داده شده بگفته استاد سخن فردوسی طوسی امروز کمال احترام را گذاشته و دستور اورا که میگوید: «میا از موری که دانه کش است» کاملاً رعایت کرده و مؤسسه‌ای بنام موسسه جمعیت طرفدار و حمایت حیوانات تأسیس و به درمان آنها پرداخته و چنانچه دست و پا و عضوی از گربه و سگ مجروح شود با کمال دلسوزی به مداوا و التیام زخم آن توجه کامل میداریم در اینجا تناقض کارهای ما مشهور است و آن تناقض اینست که همین بشری که دلش بحال حیوانات میسوزد با اختراع و آزمایش سلاح‌های هسته‌ای بقدرت تخریب و کشتار دستجمعی انسانها مباحث کرده منتظر روزی است که بتواند از آنها استفاده نماید .

دو برادر دو پدرو فرزند بالاخره دودوست در شبی ظلمانی نقاب بیگایگی بچهره انداخته و بتصور اینکه دشمن همیشه بروی هم شمشیر کشیده و بمبارزه میپردازد چنانچه در اثر خونریزی از اندامشان یا پیدا شدن میانجی از جنگ دست بکشند موقت بوده و پس از مرتفع شدن مانع مجدداً بجنگ میپردازند و این موضوع تا وقتی ادامه خواهد داشت که شب پایان رسیده و نقاب را از چهره برگرفته یکدیگر را دیده و بشناسند .

در این موقع علاوه بر آنکه از جنگ دشمنی دست خواهند کشید از کرده شب پشیمان شده و یکدیگر را در آغوش مهر خواهند فشرد جامعه بشری هم مصداق واقعی این مثل میباشد . بالاخره بدان مرجه از رشد عقلانی خواند رسید که بدین سعادت نائل آید راستی آبندگانی که این موهبت نصیبشان میشود وقتی که تاریخ زندگی ما را بخوانند درباره ما چه قضاوت میکنند بدون تردید خواهند گفت اجداد ما دیوانگانی بیش نبوده و درباره وضع امروزی اینطور قضاوت خواهند نمود که :

بیابان بود و کوه و خانه چند درون خانها دیوانه چند

کارهای متناقض ما را دلیل جنون ما خواهند دانست شهر ساخته . بلوار ترتیب داده . ساختمانها و بناهای مجلل و باغهای زیبا احداث نموده سپس با پیدایش اختلاف با دست خود آنها را خراب و به آتش میکشند خوبست قبل از آنکه فرزندان ما حکم جنون ما را صادر کنند خود ما بموضوع رسیدگی و رفع این بدبختیها و ناکامیها را بنمائیم . چه وقت رحمت خداوندی نصیب ما خواهد شد که به این ناکامیها خاتمه داده شود شاید موجه باشد که خیال انما نحن مصلحون را از سر بیرون آوریم .

چولاف غرقه گان جز ناخدائی نیست دردیار

بفکر دستگیریشان نباشند اهل ساحلها

مسلم است که این حرفها برای کسانیکه در اجنزار مادیات فرورفته
غیرقابل درك بوده و آنها را آرزوهای رؤیائی شاعرانه خواهند پنداشت در
بهیوحه جنك دوم جهانی که آتش جنك و مصیبت گرسنگی و آشوب در عالم گسترده
و بکشور ما هم رسیده بود یکی از ثروتمندانی که در نتیجه احتکسار گندم و سایر
مواد غدائی که در آن موقع بهای خون مردم بود بر خورده و از حالش جو یا شدم
مانند همان قماربازی که گفته بود الحمدلله در گوشه قمارخانه لقمه نان حلالی
پیدا کرده ام اظهار رضایت کرده گفت نانی دارم و با فراغت به انجام فرائض دینی
مشغول و بنماز جماعت موفق می شوم کوچکترین احساس و توجهی نسبت به اوضاع
و بیچارگی و گرسنگی و بیخانمانی مردم در او دیده نشد و چون مختصری صرف و
ذکر و امثله خوانده و از ضرب زید عمراً اطلاع داشت خواست وارد مباحث
دینی شود حرفش را قطع کرده نگذاشتم بیاوه سرائیهای خود ادامه دهد و
گفتم من و تو صلاحیت بحث در موضوعات دینی را نداریم ولی آنچه مسلم است
معیار و میزانی برای تشخیص و سنجش این موضوع در دسترس ما گذاشته شده یکی
از آنها این حدیث است که میفرماید.

من اصبح ولم یهتر به امور المسلمین فلیس بمسلم « دین دوستی و عاطفه و
مهر و داد است بر سنج بدین وزنه تو امروز را « ولی پس از آن از گفتار خود
پشیمان شده و متوجه شدم که با جعل باید ز سرگین گفت و با بلبل ز گل رحم حمد
منا و حکایتی از ملای روم از کتاب مثنوی بخاطر آمد و آن این بود که یکی از
کارگران دباغخانه که سر و کارش با چرم و کشفات آنجا بود روزی از بازار

عطاران می‌گذشت درموقع عبور تعادل خود را از دست داده بحال اغماء و بیهوشی بزمین افتاد مردم دور او جمع شدند و میخواستند باعطر و گلاب او را بهبود بخشند ولی این مداوا حال او را وخیم‌تر میکرد تا اینکه شخصی که او را میشناخت و از آنجا عبور میکرد او را دید « بجای عطر و گلاب مقداری گل ولای متعفن دباخانه را آلوده جلوی بینی او گرفت و او را با این مداوا بهبود بخشید.

باعلاقه‌ای که نویسنده به پنج شاعر عالی‌مقام فردوسی نظامی سعدی بوئیه حافظ و مولوی دارد و با در نظر گرفتن اینکه در طرز فکر و گفتار میان این دو شاعر با شعرای همدان وجه مشترکی وجود داشته و بعد زمان و مکان آنها از هم دور نساخته و روح آنها در جلسات انجمن ادبی همدان شرکت مینمودند مناسب میدانند که بعنوان حسن ختام از این دو شاعر ادوار گذشته بعد از اسلام نامی برده شود من همیشه با این قبیل حرفهای شاعران مخالف بوده و میگفتم: «پیش و پستی بست صفت کبریا پس شعرا آمد و پیش انبیا» چه معنی دارد شعر و شاعری هم صنعتی است و این دسته هم در ردیف سایر هنرمندان هستند و بیجهت خود را در سطحی بالاتر از دیگران تصور میکنند.

ولی با گذشت زمان و مطالعه و دقت در آثار این سه شاعر دانشمند دانستم که در قضاوت موضوع اشتباه کرده با توجه بحديث علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل در باره حافظ و مولوی بطور استثناء این شعر را اغراق و غلو نمیدانم راجع بفردوسی و خدمتی که او در راه احیای زبان فارسی که پایه و اساس موجودیت و بقای کشور ماست در موقعی که زبان فارسی در برابر زبان تازی زوبه انحطاط نهاده این شاعر بمبارزه برخاسته و چون همه بدان و قوف دارند بحث درباره آنرا زائد دانسته بطور اختصار خدمتی را که بکشور خود نموده از زبان

خودش میشنویم.

بسی رنج بردم در این سال سی
عجم زنده کردم بدین پارسی
بناهای آباد گردد خراب
زبهاران و از تابش آفتاب
بناکردم از نظم کاخی بلند
که از یاد و باران نیابد گزید

مولوی در کتاب مثنوی که خودش در توصیف آن میگوید: « مثنوی من چو قرآن مدل » دانشمندان و محققین هم این دعوی را بهیچوجه غلو و مبالغه ندانسته اند زیرا حقایق اسلام را مخصوصاً در قسمت مبارزه با خرافات برای اهل تحقیق بطوری روشن نموده که میتوان گفت بعد از اسلام هیچ يك از محققین بخوبی او در این راه قدم برنداشته و موفق نشده اند.

اما در موضوع خواجه حافظ اگر اورالسان الغیب گفته و میگویند الحق اسمی بجا و بامسمی بوده . حافظ هم در موضوعات میهنی و هم در مبارزه با خرافات سخت کوشا بوده و در قسمت مبارزه میهنی کافی است این غزل را خواننده تا ببینید به چه احساساتی سروده شده و تا چه اندازه خواننده را تحت تأثیر قرار میدهد...

یاری اندر کس نمی بینیم یارانرا چه شد

دوستی کی آخر آمد دوستدارانرا چه شد

آب حیوان تیره گون شد خضر فرخ پی که جاست

گل بگشت از رنگ خود باد بهارانرا چه شد

صد هزاران گل شکفت و بانگ مرغی برنخواست

عندلیبانرا چه پیش آمد هزارانرا چه شد

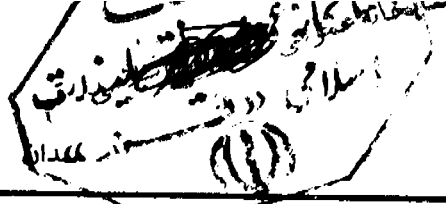
لعلی از کان مروت بر نیامد سالهاست
 تابش خورشید و سعی باد و بارانرا چه شد
 کس نمیگوید که یاری داشت حق دوستی
 حق شناسانرا چه حال افتاد و بارانرا چه شد
 شهریاران بود و خاک مهربانان این دیار
 مهربانی کی سرآمد شهریاران را چه شد
 گوی توفیق و کرامت در میان افکنده اند
 کس بمیدان در نمی آید سوارانرا چه شد
 زهره سازی خوش نمی سازد مگر عودش بسوخت
 کس ندارد ذوق مستی میگساران را چه شد
 حافظ اسرار الهی کس نمیداند خموش
 از که می پرسی که دور روزگاران را چه شد
 اما در قسمت مذهبی حافظ با کسانی که من غیر استحقاق بارها و تزییر خود را
 پیشوای مردم معرفی کرده بمبارزه برخاسته و مفسد این کار را گوشزد مینماید
 در این شعر بایبانی که تا اعماق روح خواننده اثر میکنند ریابیشگان را معرفی و
 رسوا مینماید.

بزیر دلق ملمع کمنداها دارند دراز دستی این کوتاه آستینان بین
 در اینجا موضوعی که مربوط به چهل سال قبل است بخاطر آمد که ذکر
 آنرا در اینجا مناسب میدانم در آن زمان در انجمن ادبی ایران که در تهران با شرکت
 سخنورانی امثال استاد فقید وحید دستگردی و مرحوم ملک الشعراء بهار و مرحوم
 افسر تشکیل میشد در موضوع اشعریت سعدی و حافظ بحثی شروع شده بعضی

طرفدار سعدی و عده‌ای از حافظ جانبداری میکردند در آن موقع شخص ثالثی هم خود را بعنوان وکیل حکیم سنائی غزنوی وارد دعوا میشود. و موضوع بدین قرار بود که یکی از شعرا به انجمن ادبی مینویسد که شبی حکیم سنائی را در خواب دیده حکیم به او میگوید مدتی در این فکر بودم و کالتی بتو بدهم که بر علیه استاد سخن مصلح الدین سعدی شیرازی در دادگاه مربوطه اقامه دعوی نمائید و چون دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به این موضوع را داشته باشد وجود نداشت خودداری کرده ولی امروز با عضویت این عده اساتید در انجمن ادبی میبینیم این دادگاه که صلاحیت رسیدگی به این قبیل دعاوی را دارد موضوع ادعای موکل بنده این بود که باچه مجوزی استاد سخن سعدی که در شیرین زبانی و استادی او تردیدی نیست مرا مدعی دانسته و این بیت را که «عالمت خفته و خودت خفته + خفته را خفته کی کند بیدار» رد کرده و بالحن توهین آمیز گفته است «غلط است آنچه مدعی گوید + خفته را خفته کی کند بیدار» «مرد باید که گیرد اندر گوش + ورنوشته است پند بردیوار» در صورتیکه خودش در چندین مورد گفتارهایی از قبیل رطب خورده منع رطب میکند و عالم بی عمل زنبوری عسل است که کاملاً منطقی میباشد ایراد نموده که با گفتار بالا متباین است و بطوری که استحضار دارند تمام شعراء و دانشمندان و پیشوایان واقعی هم در این موضوع گفتارهایی بزبان نظم و نثر از خود باقی گذاشته و جامعه را متوجه مفاسد این موضوع نموده اند.

بلاخره استادی سعدی در فصاحت و بلاغت تا آنجا که در زبان فارسی بیهمتایش باید خواند و مبارزه کم نظیر حافظ با خرافات و تزویر و ریاموردتآبید قرار میگیرد.

به بینید حافظ در این بیت باچه بیانی کسانی را که از حقیقت موضوع اطلاع



داشته بمنظور افساء نکردن عقیده که به اقتضای موقعیت زمان آنها را بمرک تهدید میکرد تقیه را لازم دانسته میگوید.

دانی که چنگ و عود چه تقریر میکنند

پنهان خوربد باده که تکفیر میکنند

این توصیه حافظ بجا بوده زیرا حربه تکفیر در آن دوران تاریک چه عین القضاة هائی را بخون کشیده و چه آزاد مردانی را خانه نشین یا مانند ناصر خسرو علوی از شهر و دیار خود آواره ساخته . چون به اقتضای زمان و بالا رفتن سطح دانش و فرهنگ خوشبختانه این شمشیر تیزی خود را از دست داده و از کار افتاده شعرای معاصر بدون هراس از مواجه شدن با آن بدون ابهام و آزادانه عقیده خود را اظهار داشته و علماء سوء را معرفی مینماید حضرت غمام همدانی غزلی در همین موضوع به استقبال غزل حافظ سروده که چند بیت آنرا برای استفاده صاحبان ذوق یادداشت مینماید.

آنان که خود نمائی و تزویر میکنند

بهر هلاک جامعه تدبیر میکنند

احمق پرست و گول پسندند از اینجهت

هشیار را به مغلطه تکفیر میکنند

تحقیق بو نکرده و از هرچه دم زنند

از دیگری شنیده و تقریر میکنند

دروقت مرک نیز خیالات خویش را

بهر بقای وسوسه تحریر می کنند

بزدان کناد ریشه اینان که این گروه

عالم خراب و صومعه تعمیر میکنند

(پایان)